

چنانکه وحدت ملی و قومیت فرانسه تقریباً در طول ده قرن انجام گرفت و هنوز هم بدرجهٔ کامل نرسیده است . یکی از نتایج مهم خودش بزرگ فرانسه محرک کردن قومیت های کوچکی است که در آغوش جامعه موجود و وحدت قومی او را زخته دار کرده بود . انقلاب تکوین ساختمان فکری او را که هنوز میبایستی بطول انجامد پیش انداخت .

وجود طوایف کوچکی مانند پیکاردی ، فلاندر ، بورگونی ، کاسکونی ، بریتانی ، پروانس ، و غیره که هر يك دارای يك دسته شعائر و آداب مخصوص و جامعهٔ ممتازی هستند ، البته وحدت ملی و ایجاد يك روح متحد ملی را در تمام فرانسه مشکل می نمود و همین يك نکته علت ظهور این همه مناقشات و مشاجراتی است که در يك ملت متحد الشکلی مانند ملت انگلیس وجود ندارد

نژاد امروزی انگلستان مرکب است از عناصر ساکسون ، نورماندی و بریتانی که هم افق یکدیگر بود و مرور زمان آنها را طوری یکدیگر متحد و ممزوج نموده است که سه عنصر قومیت ، یعنی احساسات مشترك ، عقاید مشترك ، منافع مشترك ملل مزبور را یکدیگر پیچیده و يك قومیت مشخص آنها را در آغوش اتحاد خود گرفته است ، بالطبع آنها را يك

جریان اجتماعی سوق میدهد .

وحدت مشرب ، وحدت فکر ، وحدت عقیده ، وحدت

منافع که در نتیجه مرور قرون برای يك ملتی حاصل می شود

مماختنسان فکری را تقویت نموده بر دوام و ثبات و رسوخ آن

می افزاید و موجد عظمت و بزرگواری ملت میشود . رم در

قرون گذشته ، انگلیس در عصر حاضر ، باینواسطه باوج عظمت

و رفعت ارتقا یافت و همان روزی که اختلاط عناصر وحدت

رم را منزلیل نمود در مفاک فنا و زوال سرنگون گردید

هر ملتی در هر زمانی يك سهمی از احساسات ، افکار

آداب ، عادات ، عقاید موروثه که روح جمعیت های بشری

محسوب می شوند داشته اند ولی این روح یعنی آن جهة جامعه های

که بطور ارث بيك دمنه از افراد بشر رسیده و آنها را بيك

دیگر مربوط مینماید بدوآ در خانواده و پس از آن بقریه و

سپس بشهر و بالاخره به مملکت منتقل شد و وطنیت را بمفهوم

امروزه ایجاد نمود . و مفهوم وطنیت در تمام ملل تمدنه

تعمیم نیافت مگر در قرون اخیر مثلاً وطنیت (بمفهوم امروزه)

در یونان ترقی نکرده و منطقه آن از شهرهای بزرگ دورتر

رفت و از اینرو شهرهای مشهور آن دائماً در جنگ و ستیز

بودند زیرا نسبت بیکدیگر اجنبی و بیگانه محسوب میشدند . و

همچنین در هندوستان از دو هزار سال باین طرف مفهوم
 وطنیت از منطقه قراء و شهر های كوچك تجارز نكرد و همین
 جهت پیوسته محكوم پیکانگان و دستخوش مطایع ذنچین
 گردیده است .

وطنیتهایی که منطقه آن يك شهر یا دو شهر است اگرچه
 از جهت قوای حربی ضعیف و كوچك میباشد ولی از لحاظ تمدن
 و ترقیات عمرانی قوی . جامعه و قومیت این تمدنها اگرچه
 كوچك است ولی يك تاثیر بلند و با عظمتی در تجارت و
 صنایع دارد ؛ آنن در قدیم ، و نیز وفلورانس در قرون
 وسطی بهترین شاهد مدهای ما میباشد .

اگر استقلال شهر های بزرگ یا ممالك كوچك چند قرن
 طویل کشید يك روح ثابت تخلف ناپذیر و يك قومیت واضح
 آنها را احاطه کرده و از انضمام عناصر دیگر مانع می شود و
 ممکن نیست از امتزاج آنها با سایر عناصر يك قومیت تازه
 ایجاد شود اگر هم ممکن شود یعنی ممیزات قومی آنها کاملاً
 قوی و راسخ شده باشد امتزاج کامل صورت پذیر نمیشود مگر پس از
 چندین قرن و اشخاصی مانند ریشدو و بیژمارك باید قیام بدان
 نمایند آنها پس از اینکه مقتضیات زمینه را آماده کرده
 باشد . احیاناً ممکن است دست حوادث اتفاق چند مملکت را مانند

ایطالیا بیکدیگر متصل نموده و از آنها تشکیل يك دولتی بدهد ولی نباید اشتباه کرد ایطالی تا هنوز هم دارای وحدت ملی و يك روح مشترك عمومی نیست . هنوز در ایطالی پدیمونتی ، سیسیلی ، ونیزی ، رناتی ، جمعیت‌های ممتاز هستند که شخص میتواند آنها را تشخیص بدهد .

هر ماتی که قدم در میدان تمدن گذاشت و دارای تاریخ شد بطور قطع يك ملت مصنوعی است اگر چه دارای عناصر متحد بوده باشد امروز دیگر ملل طبیعی یافت نمیشود مگر بعضی از ملل متوحشه که هنوز با سایر عناصر اختلاط و آمیزاج نکرده اند .

موضوع بیادات ما ، عمالتاً گفتگوی در طبقات الامم ، یا تعیین نژاد های اولیه نیست لذا از نقطه نظر مباحثات ما اهمیتی ندارد که ملل تاریخی باشند یا ملل طبیعی بلکه موضوع نظریات ما شرح صفات و اخلاقی است که بهرور زمان و بواسطه تناسل مواصل و راسخ شده و رفته رفته جزو ممیزات قومی محسوس گردیده است

فصل دوم

(حدود تغییر اخلاق ملل)

بر حسب ظاهر اخلاق ملل در تغییر است - سبب آن - ملکات راسخه و اخلاق ثانوی - ملکات واسخه ثابت و غیره قابل تغییر است بر خلاف اخلاق ثانوی - تطبیق اخلاقی ملل به ممیزات نوعی حیوان و نبات - حوادث و مقتضیات در اخلاق ثانوی موثر است - تغییر صفات و اخلاق - شواهد چندی - رجال تاریخی - اگر در آن زمان نبودند چه میشدند - ممیزات بعد از انقلاب باز ظاهر میشود - شواهد مختلفه - خلاصه

مطالعه تاریخ بشر و اطوار تمدن آنها درجه ثابت و دوام ساختمان فکری ملل را نشان میدهد .

در مطالعات سطحی اول چیزیکه در تاریخ تمدن بنظر میرسد تغییر است نه ثابت و دوام : عموماً تصور میکنند ملل دنیا همیشه دستخوش تبدلات عظیمه و تغییرات ناگهانی هستند و ملل در ادوار مختلفه تاریخ خود با قیافه های گوناگون و

مختلف ظاهر میشوند ؛ مثلاً خیال میکنند انگلیسهای عهد
 (کرومویل) غیر از انگلیسهای امروزی هستند یا ایتالیائی ملایم
 و حباه گر امروز غیر از ایتالیائی درنده زمان (مینفتوسلدینی)
 است . مورخین چه تفاوتهای عظیمی را میان قرن شانزدهم و
 هفدهم فرانسه شرح میدهند ، چه امتیاز و فرقهائی مابین وحوش
 دوره انقلاب و بندگان ناپلئون تصور میکنند و بتئیده آنها در
 طی چند سال هویت آنان تغییر نموده است !

ولی استقصاء در تاریخ اخلاقی بشر مدال میکند که این يك
 اشتباه بزرگی است که برای توضیح آن ناچاریم باز هیئت اجتماعیه
 را بهادیات و انواع حیوانی یا نباتی تشبیه کنیم : يك فصلیه
 نباتی با وسائل مصنوعی علم فلاحات قابل همه گونه تغییر و تبدیل
 است ولی آن خصایص اصلی که نوع مزبور را از سایر انواع
 نباتات جدا میکند بهیچوجه قابل تغییر نیست و وسائل مصنوعی
 در آن تأثیری نمیکند .

جامعه های بشری نیز دارای دو گونه اخلاق هستند که يك
 دسته در مقابل حوادث قابل همه گونه تغییرات است که آنرا
 اخلاق ثانوی بگوئیم و دسته دیگر مانند خصوصیات نوعی حیوانات
 یا فامیلهای نباتی ثابت و با دوام است که ما آنرا در ملکات
 راسخه و میثاقیم

اینکه می بینیم انقلاب یا حوادث فوق العاده بنتیاً يك جامعه را زیر و زبر کرده روحیات و اخلاق آنها را یکی و ازگون نموده و يك پسیکولوژی دیگری بر جامعه حکمفرما میشود در حقیقت همان اخلاق ثانوی است که تربیت ، محیط ، مقتضیات میتواند در آن تأثیراتی به بخشد .

نباید فراموش کنیم که ساختمان فکری ملل استعدادهائی دارد که بمجرد ظهور مقتضیات عرض وجود میکنند و همینکه عوامل موجد آن از بین رفت باز آن قابلیتها خاموش و آرام میشود . این مسئله در ایام انقلابهای بزرگ و هنگام ظهور فجایع و مصائب دینی یا سیاسی بخوبی واضح و روشن میشود حوادث فوق العاده پیوسته باعث ظهور و بروز استعدادهایی است که در نفوس بشری کامن و مخفی است ، یکدسته از رجال تاریخی دنیا زائیده شده همین حوادث فوق العاده پیداشد و شاید اغلب این اشخاصی که ما آنها را زنی و داهی می دانیم ، اگر در اوقات عادی بدنیا می آمدند از ما امتیاز و رجحانی نمیداشتند . يك نظری بقولان دوره انقلاب وعهد گنواستینون بیندازید که چگونه در مقابل تمام اروپا ایستاده و مقاومت ورزیدند و کار مساوت را بجائی رسانیدند که دوستان خود را با اندک مخالفت بسا سود خفی بزیر گیرتین میفرستادند ، در صورتیکه

همه آنها از مردمان عادی و متوسط و رقیق القلب بشمار میروند
و اگر با طرفان انقلاب مصافح نمیشدند همه از مردمان سلیم‌النفسی
مضطرب میشدند که بکسب و صنعت و حرفه خود مشغول میبودند .
گویا انقلاب بعضی از زوایای ساکن و آرام دماغ آنها را
به هیجان آورده بود و کردند کارهایی را که يك منز
عادی از تصور آن مرعش میشود .

اگر (روبری) بعد از چند سال دیگر قدم به عالم
اجتماع میگذاشت یکی از بهترین و پاك‌ترین قاضیان عصر خود
بشمار میرفت ، فوکیه تنویل مدعی العموم يك محکمه جنائی شده
و جنایتکاران را بسختی تعقیب مینمود ، و سنت ژوست يك معلم
ماهری میشد که قطعاً به نشان اکادمی مفتخر میگردد .

اینه فرضیات و توهمات نیست : بدوره بنابارت نظر افکنید و
مشاهده کنید همان اشخاص ، همان وحوش خونخوار چگرنه
کردن اطاعت در مقابل حکومت خم نموده ، در دوائر دولتی
و مدارس ، با کمال اطمینان مشغول کار شدند زیرا آن طرفان
سه‌مگینی که سطح این دریاچه را مضطرب کرده بود فرو نشسته
و جریان هیئت اجتماعی بحالت طبیعی برگشته بود .

ملکات و صنایع قابل تغییر نیست حتی در بزرگترین انقلابات
میانش که چنین بنظر میرسد که بکلی اوضاع و احوال گون شده است

در حقیقت همان ملکات راسخه و حالات روحیه تغییر شکل داده و بایک قیافه دیگر در جامعه ظاهر میشود : رولسیونرهای فرانسه و قتی که بر ضد استبداد قیام کردند قوه و اقتدار را از شاه، دربار، اشراف و روحانین سلب نمود ولی بلافاصله قوانینی وضع کردند که بمقتضای آن قدرت و نفوذ بدست طبقه دیگری افتاده و در میان یک دسته همین مختصری محدود گردید . بالنتیجه همان استبداد همان خردسری و همان فعال مایشائی سلاطین بوربون دوباره چهره عبوس خود را بفرانسه نشان داد .

هر انقلابی ، هر جنبشی و هر نهضتی که در ممالک لائینی روی داد نتوانست روحیات آنها را تغییر دهد . از ماوراء هر اصلاح و رفورمی که کردند باز همان رژیم کهنه یعنی همان مرض مزمنی که در ملل لائینی ریشه دوانیده است و پیوسته آنها را در مقابل قدرت یک نفر خاضع مینماید عرض وجود کرد . زیرا میل اطاعت و مقهوریت در مقابل استبداد جزء ملکات راسخه و اخلاق ملی آنها شده است

اگر این میل طبیعی نبود بناپارت نمیتوانست تاج امپراطوری فرانسه را بقیمت چند فتی که کرده است تصاحب نماید . بعد از این که ناپلئون بساط جمهوریت را برچید - همان جمهوریتی که با خون هزار ها فرانسوی تهیه شده بود - و به

جای آن حکومت امپراطوری را تشکیل داد ، همان اخلاق موروثی که در اطراف سلطنت بوربون موجود بود دو باره ظاهر شد . و اگر ژنرال بناپارت این کار را نمی کرد قطعاً دیگری آن را انجام میداد . پس از پنجاه سال همین که وارث اسم او برخاست باز همان فطریات قومی سند رقیت خویش را امضا نموده به پیشگاه وی تقدیم نمود زیرا مردم از آزادی خسته شده بودند و برای اظهار بندگی بر یکدیگر سبقت میگرفتند .

این ماه (بروم) نبود که قصر امپراتوری بناپارت را تأسیس نمود ، این روح ملت بود که از آزادی به تنگ آمده و در پیشگاه استبداد و دیکتاتوری وی بزانو در آمد (۱)

سبب اینکه مردم تصور میکنند عوامل اجتماعی در اخلاق شدید التأثير است این است که تاثیرات آن فقط متوجه اخلاق ثانوی است و با اینکه تنها میتواند استمرادهای گامنه در وجود و تحریک نماید : يك شخص هر قدر عذیب باشد و تنبکه گرمنگی بر او مستولی شد به خیل از کارهای ناپسند مبادرت مینماید و

(۱) بروم اسم یکی از ماههائی است که در ایام انقلاب بزرگ فرانسه معمول شده بود و در این ماه بود که ناپلئون کودتا نموده و اساس جمهوریت را برچید .

شاید برای خاموش کردن آتش جوع مرتکب جرایم نیز بشود ولی نمیشورد بگوئیم که او بالطبع و بالطبع مجرم بوده است زیرا همینکه حالت گرمی دست از او برداشت او يك شخص عادی و عینت میشود .

ثروت موجب هباشی و تنبلی است ، اگر يك ملت متمدنی صاحب ثروت و ثمول شد بالطبع متمولین آن بهباشی و خوشگذرانی مشغول میشوند . این طبیعی است که همیشه فقر و غنا با یکدیگر توأم است و طبقاتی که در ظلمت فقر و بدبختی هستند بیشتر و طبقه ناراضی را در جامعه تشکیل میدهند . بدست این طبقه ناراضی است که مقدمات انقلاب در جامعه‌های بشری ظاهر میشود .

در ایام انقلاب چیزهای تازه و تظاهرات جدیده فراوان است ولی دائماً و ابدیاً روح اجتماعی آنها یعنی همان ملکات راسخه‌ای که ریشه قومیت و جهت جامعه آنها محسوب میشود بدون تغییر باقی مانده و در تمام اعمال و حرکات آنها تظاهر نموده ، حتی مدیر حرکت انقلاب نیز میشود : انگلیسهای اتازونی با همان خونسردی و عزمی که در ایجاد راه آهن و تأسیس کارخانه جات و مدارس بکار میبرند انقلاب را بر ضد انگلستان اداره کرده و ادامه دادند .

خلاصه - آنکه چیزی نمیتواند ملکات راسخه و ممیزات قومی ملل را تغییر دهد ، نام آن چیزهاست که از عوامل تبدلات اجنماعی محسوب میشوند مانند تربیت ، محیط ، انقلابات ، پیش آمد های تاریخی و غیره فقط در اخلاق ثانوی موثر است ، ملکات راسخه در صورتی قابل تغییر است که عوامل تغییر دهنده آن تأثیرات مستمر و طولانی داشته باشد

ما نمی خواهیم بگوئیم ملکات راسخه یعنی خصائص اولیه يك ملتی قابل تغییر نیست . قابل تغییر است ولی همانطوریکه ممیزات نوعی فامیلهای حیوانی و نباتی قابل تغییر است ، یعنی خیلی کند و بطائی . مثلاً تمام آن خصائص تشریحیه ای که اسب را از سایر اقسام حیوان ممتاز می نماید قابل تغییر است ولی این تغییر در طی يك زمان بس طولانی انجام پذیر میشود که نسبت بزمان های تاریخی میتوان آن را غیر قابل تغییر گفت .

نظر باین ثبات و دوام ممیزات ملی است که ما گفتیم ملکات راسخه در مقابل شورشها و انقلابات غیر قابل تغییر است .

فصل سوم

(طبقات بشر از نقطه نظر پسیکولوژی)

تقسیم کردن جوامع بشری از حیث حالات روحیه مانند تقسیم انواع حیوانی یا نباتی بر چند قسمت اساسی است - تقسیم ملل دنیا از نقطه نظر پسیکولوژی - ملل نخستین - ملل پست - ملل متوسطه - ملل راقیه - این تقسیم مبنی بر چه مميزات اخلاقی است - اخلاق - ادب - فکر و عقل با تربیت تغییر مینماید - تربیت در اخلاق موثر نیست و اخلاق کمتر تغییر میکنند - چرا ملل مختلفه نمیتوانند بکنه ادراکات یکدیگر برسند - چرا تمدن ملل راقیه در ملل پست قابل دوام نیست -

وقتی که تاریخ طبیعی مراجعه میکنیم می بینیم صفاتی را که علمای علم طبیعی اساس طبقه بندی اقسام موجودات قرار می دهند و آن را میزان شناختن انواع مختلفه حیوانات یا نباتات

میدانند خیلی محدود و مختصر است . زیرا صفاتی را میزانت
شناختن انواع قرار میدهند که تغییر نکند و جزء لوازم وجودی
آنها محسوب شود و در نسل آنها همیشه ظاهر است .

تقسیم و طبقه بندی اقوام بشری ، از نقطه نظر اخلاق و
حالت روحیه نیز همین طور است : اختلاف اخلاق در افراد
بشر و ملل دنیا خیلی زیاد است ولی آن اخلاقی که کاملاً آنها
را از یکدیگر ممتاز مینماید و شالوده حوادث اجتماعی آنهاست
خیلی کم و محدود است و شواهدی را که ذیلاً ایراد میکنم
کاملاً این مسئله را توضیح میدهد : -

ملل دنیا از نقطه نظر اخلاق عمومی به چهار طبقه منقسم
می شوند :

ملل اولیه ، ملل وحشیه ، ملل متوسطه ، ملل راقبه

۱ - ملل اولیه که ترتیب زندگانی و اصول اجتماعی آنها
بحیوانات شبیه تر است - این همان دوره ایست که نیاکان ما
در عصر حجری طی کرده اند و امروز نمونه آنها اهالی
(فویجیان) و (استرالیا) است

۲ - ملل منحطه یا ملل آتوانی هستند که يك
پرتو ضعیفی از تمدن آنها آید و تولید از توحش و

بربریت بیرون نیامده اند مانند اهالی (سنت دو مینیك) که فقط اثری از تمدن دیگران بدانها رسیده است

۳ - ملل متوسطه که قدم‌های وسیعی در تکامل و تمدن برداشته و فقط ملل اروپائی توانسته اند تمدن خود را بر يك پایه رفیعت‌تر از درجه تمدن آنها نصب نمایند مانند اهالی چین ، ژاپون و کلیه اقوام صامی (سمیتیک)

۴ - ملل واقعیه - این عنوان شامل تمام اقوام مختلفه ارین یا « Indos-européennes » میباشد که لوازم مدنیت آنها را در قدیم روم و یونان و در عصر حاضر ملل اروپائی بر معموره کیتی بر افراشته و در علوم ، فنون ، اختراعات و سایر عناصر تمدن کوی سبقت از سایر ملل دنیا ربوده‌اند : پست ترین شعبات این نژاد طوایف هندوستان بشمار می آیند که پایه فلسفه ، ادب ، علم و فنون را بجائی تعبیه کرده‌اند که نژاد مغولی و چینی از رسیدن بدان عاجز و ناتوان بودند

این طبقات چهار گانه بشر باندازه‌ای از یکدیگر دورند و از حیث ادراکات ، ذوق ، سلیقه ، احساسات متباین و مختلف می باشند که برای تشخیص آنها انسان محتاج هیچگونه تعمق و تلیقیقی نیست ولی هر يك از این طبقات بفروع و شعبات چند منقسم می شود که تفریق آنها از یکدیگر چندان سهل و آسان

نیست مثلا انگلیسی و روسی و اسپانیولی هر سه از ملل راقبه
می باشند در صورتی که در هر چیزی از یکدیگر متمایز هستند .
کسیکه بخواهد نقطه افتراق و امتیاز ملل را از حیث اخلاق
تعمین نماید باید اخلاق هر يك را جداگانه معین نماید و مابرای
نمونه اخلاق اساسی دو نژاد را که اساس تباین آنها محسوب
میشود ذکر می نمایم : -

بر جسته ترین اخلاق و امتیازات ملل اولیه و ملل
متوحشه ضعف قوه دراکه است ، یعنی نمی توانند فکر کنند و
نمی توانند افکار مختلفه سابقه را با افکار لاحقه مقایسه نموده و
از جمع کردن آنها يك نتیجه صحیحی بدست آورند - برای
مشاهده این حالت لازم نیست به جاهل افریقا و استرالیا برویم
این خصصت در طبقات نازله ملل اروپائی نیز موجود است
ادراکات آنها ضعیف و ناتوان است زیرا قوه انتقاد و
سنجیدن افکار در آنها نیست و هر چیزی را بزودی تصدیق میکنند ،
بر خلاف طبقات عالی که قوه تصور و تفکر و انتقاد در آنها
شدید است .

در ملل مزبور به جای هوش و تفکر ، حس تقلید موجود و
زیاد است ، یکی از خصایص آنها تشبیه بخرافات و اعتقادات و هومات
و امورات مطیحی است . نظریات آنان در کلیه مسائل تضعیف

و اخلاشان متزلزل و گوناگون ، قوای مدرک اینقدر ایستکی ندارد که برای رسیدن بیک مقصودی قبلاً فکر کنند ، ممانتی تهیه نمایند و اندکی پیش بینی داشته باشند . های اعمال آنها همان خیالات و افکاری است که خلق الساعه بذهن آنها میرسد و نمیتوانند از منافع آنی صرف نظر نمایند .

وقتی انسان یزر کترین قدم را بسوی تکامل و نمو عقلی بر داشته است که بتواند لذایذ و منافع فعلی را قربان مصالح آتی نماید .

هیئت اجتماعی هم مانند اشخاص اگر نتوانست خط سیر خود را معین نماید و برای رسیدن بامتها الیه مقصد خویش مقدمات متوجه معین نماید و بجزایانهای روزمره قناعت کند محکوم بانحطاط است . اولین شرط ارتقاء و تکامل حکم کردن بر خواهش های نفسی است ، یعنی داشتن عزم و اراده . در این صورت جامعه میتواند معنی قانون و انظام را فهمیده و برای وصول بسر منزل ترقی و آبادانی فداکاری نمایند .

اگر از من برسند میزان سنجیدن قدرت اجتماعی ملل یا مقایسه آنها نسبت بیکدیگر چیست خواهیم گفت تسلط بر هوا و هوس ، هر ملتی که بهتر بتواند زمام تمایلات فطری خویش را بلجیت گرفته و بر احساسات خود حکومت نماید ، نظام

اجتماعی خود را بر يك شالوده مستحکم تری استوار نموده است . دو تمدیم روم و در عصر حاضر انگلیس و اتازوانی باین فضیلت آرایش یافته و همین يك خصالت اساس عظمت و بزرگواری آنها شناخته میشود .

چون ملل دنیا در حالات روحیه ، سوابق زندگانی و اصول تمدن و ترقی متباین هستند ، بالطبع طرز احساسات و ادراکات آنها مختلف میشود : هر ملتی طور دیگر میفهمد و طور دیگر احساس مینماید . بعبارة اخری هر ملتی يك ساختار فکری مخصوصی دارد که نتیجه سیر تکاملی و خلاصه سوابق تاریخی و اخلاقی آنهاست و یگانه وسیله ایست که جامعه های بشری را از یکدیگر مجزا و مشخص می نماید

پسیکولوژی دارای دو قسمت است : قسمت اخلاقی و قسمت عقلی و ملل منحطه در هر دو قسمت از ملل راقیه جدا میشود یعنی هم تباین عقلی و هم اخلاقی ملل راقیه را از ملل منحطه دور مینماید اما ملل راقیه امتیاز عقلی نسبت به یکدیگر ندارند و آن چیزی که آنها را از یکدیگر تشخیص میدهد و جدا مینماید اخلاق است ، بهمین لحاظ لازم دانستیم بیانات خود را در موضوع اخلاق توسعه بدهیم :

اخلاق چیست ؟

اخلاق ، اجتماع و امتزاج يك دسته از حالات روحیه
 است که علمای علم روح آن را مشاعر و یا احساسات مینامند ،
 مهمترین عناصر تشکیل دهنده خلق ، عزم ، پایداری ، استقامت
 و تسلط بر تشبهات نفسانی است که در حقیقت ملکاتی هستند
 که از مشتقات فضیلت بزرگ و نیرومند اراده بشمار میروند .
 یکی دیگر از مهمترین عناصر تشکیل دهنده اخلاق و ادب ،
 است اگر چه ادب در ما خلاصه احساسات مختلفه است . ادب
 عبارت از آن احتراماتی است که افراد يك جامعه نسبت به
 يك دسته از مبادی اجتماعی ، اصول و رسوم زندگانی ملی
 معمول میدارند و جامعه بدون اختیار مطیع این مبادی و
 اصول میباشد . اگر چه رسوم و قوانین اولیه حیات اجتماعی در
 معرض تغییر است و همین دلیل ادب نیز تغییر مینماید ولی یکی
 از لوازم حفظ قومیت هر ملتی داشتن عادات و آداب است در
 تمام دوره حیات خود . ادب همانند اخلاق وقتی راسخ و ثابت
 میشود که توارث و تکرار آنرا جزء فطریات و احساسات
 سوق الطبیعه نماید . عظمت هر ملتی مبنی بر تکامل آداب
 و عواید آنها است .

تربیت و سایر عوامل میتواند ادراکات و عقول بشر را
 تغییر دهد ولی در اخلاق و روحیات موثر نیست ، مگر در اشخاص

است عنصر و ضعیف الاراده که مطیع هر گونه تأثیراتی هستند و به سہولت ممکن است در آنها ایجاد تمایل نمود . ولی این سستی و ضعف نفسی که در افراد زیاد دیده میشود در هیئت های اجتهادیه به بیج وجه مشہود نیست مگر در دوره های انحطاط و سقوط آنها اکتشافات ، اختراعات و نتایج تکامل عقلی بشر به سہولت قابل انتقال از یک ملت بملت دیگر است ولی روحیات و خصائص اخلاقی کمتر ممکن است از جامعہ ای به جامعہ دیگر انتقال پیدا کند . خصوصیات اخلاقی هر جامعہ در منطقہ قومیت آنها محصور است زیرا بواسطہ همین خصائص اخلاقی است که ملل را قبیہ از یکدیگر امتیاز داده شده و شناخته میشوند .

مبنی بر همین حقیقت مسلم است کہ اکتشافات علمی و صنعتی به بیج ملتی اختصاص ندارد و در معرض امتیاد تمام اقوام دنیا است ، برخلاف اخلاق ملی و خصائص قومی هر ملتی ، خوب یا بد ، بخود آن ملت اختصاص داشته و قابل انتقال بملت دیگر نیست . اخلاق مانند صخرہ های عظیمی هستند کہ محکوم امواج در آنها اثری نکرده و فقط با مرور قرون حواشی آن مائیده میشود . خصائص روحی هر ملتی مانند منقار در طیور و دندان برای درندگان ثابت و کمتر محکوم عوامل تغییر و تبدیل است . ترقیات ، تنزلات ، فتوحات ، انقلابات ، بقدرات و

تمام اطوار مختلفه که در دوره های تاریخی اقوام دنیا و حیات اجتماعی آنها موجود است نتیجه اخلاق ملت و اثرات حتی صفات روحیه خود آنها است . اخلاق مخصوص ملل است که در پشت تمام آن چیزهایی که مردم آنها ملت مقدرات ملل تصور میکنند ایستاده و موجود است و پس از تعریف و استقصاء واضح میشود که غیر از اخلاق ملی آنها ، هیچ چیزی علت حوادث تاریخی آنها نیست .

تأثیر اخلاق در حیات اجتماعی بشر بزرگ ، برخلاف عقل که تأثیرات آن در جریانهای اجتماعی خیلی ضعیف و محدود است : آنوقتیکه روم بمغناک ذات و انحطاط افتد از حیث ادراکات و تکامل عقلی خیلی بالاتر از اجداد فاتح خود بودند ولی فاقد شده بودند آن اخلاق و فضائل روحی را که نیاکان آنها بدان آرایش یافته بودند و مسبب عظمت و فتوحات حیرت انگیز آنها بشمار میرفت : عزم ، اراده ، ثبات ، تحمل مصائب ، فداکاری و احترام قرانین بدرجه تقدیس و سایر فضایل رومیهای قدیم از زمینه وجود آنها محو شده بود .

قوة اخلاق است که ۶۰۰۰۰۰ انگلیسی را بر ۲۵۰۰۰۰۰۰۰ نفوس حکمتر ما نمود و آنها را در رأس يك مستعمره قرار داده است که تاریخ نظایر آن را کمتر نشان داده است ، با

وجود آنکه در هندوستان افراد زیادی هستند که از حیث عقل و مدرك در ردیف عقلاء درجه اول انگلستان محسوب میشوند و احیاناً از حیث ادبیات و فلسفه کوی سبقت از آنها ربوده اند .

اخلاق شالوده قومیت ملل است نه عقل و بر روی زمینه اخلاق است که دیانتها ایجاد شده و ممالك عظیمه تاسیس مییابد و ملیتها تشکیل میشود . بواسطه اخلاق است که توده اجتماع حس میکند ، فکر میکند و مصدر اعمال واقع میشود . هیچ ملتی از پرورش مدارك و قوای عقلی خود استفاده نکرده است . قائد افکار و اعمال مللی دنیا و مدیر حیات و زندگانی آنها ساختمان فکری آنهاست ، در فصول آتیبه کتاب این مسئله کاملاً روشن خواهد شد . همه مردم مثل هم فکر نمی کنند و يك سنخ احساس ندارند زیرا هرکس يك تأثیر مخصوص ز مشهورات خارجی خود دارد و بالطبع اعمال و افعال او کلی مابین آن شخص خواهد بود که طور دیگر فکر کرده و تأثیر شده است . بعبارة اخری اگر ساختمان فکری دو نفر یا و ملت مابین یکدیگر باشد نمی توانند بعنق ادراکات یکدیگر بروفته و گفته تعلقات يك دیگر را بفهمند

اختلاف اخلاق بیگانه ملی است که ملل دنیا را از یکدیگر

دور نموده است. اختلاف اخلاق و روحیات ملل طرز تصورات
 و اعمال و افکار و خطه مشاعر و احساسات آنها را بدرجهای
 متباین نموده است که نمی توانند بیکدیگر نزدیک شده و بیک
 جریان متحدی برای خود تعیین نمایند - کسیکه از مطالعه این
 نکته غفلت نموده و ملل دنیا را از نقطه نظر اخلاق و مشرب
 تدقیق نکند نمیتواند از تاریخ ملل مختلفه استفاده صحیح
 بنماید .

ایا دو کلمه ای که بر حسب ظاهر در دو زبان مختلف یک
 معنی دارد حقیقتاً مفهوم آن دو کلمه در ادراکات دو ملت
 متساوی است و هر دو ملت مثل بیکدیگر از شنیدن آن کلمه متاثر
 میشوند ؟ تباین ذوق و سلیقه اقوام مختلفه وقتی کاملاً محسوس
 میشود که انسان یک ملت طولانی در میان یک ملت دیگر
 بسر ببرد

طوری دیگر ممکن است تفاوتی را که در طرز ادراکات
 موجود میشود در تحت مطالعه در آورد : دو نفر مرد و
 زن که هر دو متمدن و شهری باشند ، درجه تحصیلات و
 تربیت عقل آنها نظیر بیکدیگر بوده باشد ، طرز تفکرات
 ادراکات آنها مختلف میشود هر قدر هم وحدت منافع آنها را
 بیکدیگر نزدیک نماید زیرا ساختمان فکری آنها مخالف بیکدیگر است

و باطبیعه تاثر آنها از مشهودات خارجی بیک کیفیت نیست
 بواسطه تباین ساختارهای فکری ملل است که ممکن نیست
 تمدن ملل واقیه را بملل پست و منحلّه نقل دهند
 یکسره از عده علم اجتماعی تصور میکنند تربیت میتواند
 تباین و اختلاف را از میان بشر مرتفع نماید و سعی می کنند
 بر طبق این عقیده تربیت را طوری قرار بدهند که بالتبجیه افراد
 بشر در احساسات و تعلقات مساوی شوند . این دانشمندان
 عقیده ای از این غریب تر و غیر منطقی تر ندارند . صحیح است
 یک نفر از پست ترین نژاد های دنیا میتواند بواسطه قوه حافظه
 که در افراد پست و طوایف منحلّه بیشتر موجود است ، تمام
 معلومات اروپائی را تحصیل نماید ، دیپلوم (بکالوره آ) یا
 حقوق را تحصیل نماید ولی خصایص روحی او قابل تغییر نیست
 و معلومات مزبوره نمیتواند ساختارهای فکری او را تغییر دهد .
 معلومات مانند یک سرپوش زیبائی است که هویت او را میپوشاند
 اما نمیتواند کیفیت فکر ، طرز تصورات و حالت روحیه او
 را تغییر دهد زیرا معلوم کردن ساختارهای فکری و ایجاد
 یک ساختارهای فکر دیگری فقط با مرور زمان و تکرار قانون
 وراثت امکان پذیر است ؛ یک نفر ژاپنی می تواند در مدت
 پنج سال یا بیشتر تحصیل کند تمام آن معلوماتی را که یک

نفر انگلیسی تربیت یافته داواست ولی شاید هزار سال هم کم باشد برای اینکه او يك نفر انگلیسی بشود به تمام معنی الكلمه یعنی در فکر و عمل و کلیه تظاهرات حیاتی انگلیسی باشد .

بنا بر این اگر يك ملتی توانست زبان خود را ، قوانین و نظامات خود را ، عقاید و آداب خود را ، صنایع و فنون خود را تغییر بدهد ، فقط توانسته است که تغییر شکل داده ، ظواهر خود را تبدیل نماید و تغییرات او وقتی اساسی است و میتواند حقیقتاً آنرا تغییر نامید که بتواند روح خود را تغییر بدهد .

